

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان

سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم

شماره چهارم (پیاپی 36)، زمستان 1396، صص 219-236

تاریخ وصول: 1395/06/01، تاریخ پذیرش: 1395/08/01

## بررسی تحلیلی تأثیر پیوند ایلخانان و دربار مرکزی مغول در مسئله جانشینی

شکوفه حسن پور\* - فیض‌الله بوشاسب گوشه\*\*

### چکیده

پس از تصمیم قوریلتای دربار مرکزی مغول و اعزام هلاکو به غرب، حکومت ایلخانی در ایران طی فرایندی تاریخی و تابع تحولات دربار مرکزی و اقدامات نظامی و سیاسی هلاکو خان شکل گرفت. هدف لشکرکشی هلاکو به غرب، تثبیت حاکمیت مغولان بر سرزمین‌های فتح‌شده و نیز فتح مناطق جدید بود و تشکیل حکومت ایلخانی در ایران جزو اهداف مأموریت هلاکو خان در غرب تعیین نشده بود. تحولات امپراتوری مغول پس از مرگ منگوقاآن و رقابت‌های جانشینی که به نشستن قوبیلای قاآن بر تخت خانی انجامید، بین دو برادر فاتح خاندان تولوی یعنی قوبیلای و هلاکو روابطی مبتنی بر مصالح و منافع دوجانبه برقرار کرد؛ روابطی که قوبیلای را در برابر رقیبان از حمایت هلاکو برخوردار کرد و هلاکو خان، یکی از مقتدرترین خان‌زادگان خاندان چنگیزی، را به اندیشه تبدیل مناطق فتح‌شده معادل ایران و قلمرو پادشاهان باستانی آن به حصه خاندانی راهنمایی و تأیید قوبیلای زمینه تشکیل حکومتی دودمانی را در این قلمرو فراهم کرد. اگرچه این مناسبات به علت تحولات درونی امپراتوری مغول و ساختار جغرافیایی آن نمود چندانی در معادلات محلی و منطقه‌ای نداشتند، تأیید دربار مرکزی به علت پاره‌ای ویژگی‌ها و ماهیت سیاسی و اجتماعی حکومت ایلخانی، در مشروعیت بخشی به فرمانروایان ایلخانی و چالش‌های جانشینی ایشان حداقل تا برآمدن پادشاهان مسلمان مغول نقش مهمی داشتند. این مقاله به روش توصیفی و تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای، نقش و تأثیر مناسبات ایلخانان و دربار مرکزی را در مسئله جانشینی بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: خان بزرگ (قاآن)، مغول، ایلخانان، قوریلتای، جانشینی

\* گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (نویسنده مسؤول) m.sh80@yahoo.com

\*\* گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران f.boushasb@yahoo.com

## مقدمه

جانشینی قویبیلای قآن اتفاقی بود که تجزیه امپراتوری مغول را آشکارتر کرد؛ قآن جدید با فتح چین، شکوه و اقتدار بیشتری کسب کرد. اما ماهیت امپراتوری مغول، نفوذ مستقیم او را در بخش مهمی از قلمرو امپراتوری تحت فرمان اولوس‌ها کم کرد. نکته مهم این فرایند، تبدیل قلمرو مهمی از مناطق فتح شده امپراتوری یعنی ایران و بین‌النهرین به قلمرو دودمانی بود. فرایند تشکیل حکومت ایلخانی و پیوند خانوادگی ایلخانان مغول ایران با دربار مرکزی و ماهیت عناصر نظامی به فرمان ایلخانان به شکلی بود که با وجود موانع مناسبات و روابط فعال بینابین، تا مدت‌ها تأیید خان دربار مرکزی در چالش‌های جانشینی و مشروعیت قدرت ایلخانان ایران نقش مؤثری داشت. از این رو، برخی استفاده از عنوان ایلخان به معنای «تابع خان» را در چارچوب وابستگی حکومت ایلخانی به خان بزرگ مغول تلقی می‌کنند (ویلتس، 1353: 144؛ ساندرز، 1361: 120).

با توجه به این مقدمه و از آنجایی که تاکنون درباره تأثیر پیوند ایلخانان و دربار مرکزی در مسئله جانشینی پژوهش مستقلی انجام نشده است، ضرورت و اهمیت پرداختن به این موضوع دوچندان می‌شود و پژوهش حاضر نخستین پژوهش مستقل در این زمینه است.

در فاصله تشکیل حکومت ایلخانی تا به قدرت رسیدن حاکمان مسلمان ایلخانی، کالبدشکافی و بازکاوی مناسبات با دربار مرکزی مغول در مسئله جانشینی اهمیت شایان توجهی دارد. در مقاله حاضر، مناسبات و تأثیر پیوند ایلخانان و دربار مرکزی در مسئله جانشینی ایلخانان بررسی می‌شود که به درک بهتری از مشروعیت حکومت ایلخانان منجر می‌شود. درباره این موضوع، تلاش مقاله حاضر پاسخ‌دادن به پرسش‌های زیر است:

امپراتوری مغول در فاصله مرگ چنگیز (602 تا 623 ق/1206 تا 1227 م) تا روی کار آمدن منگوقاآن (648 تا 657 ق/1251 تا 1259 م)، فرزند تولوی و نواده چنگیزخان، فرایند پرفراز و فرودی را گذراند. با وجود تکاپوهای نظامی مغولان در این مدت، موج گسترده جهان‌گشایی ایشان در دوران چنگیز، با فترت روبه‌رو شد. انتقال قدرت به خاندان تولوی و برتخت‌نشستن منگوقاآن با موج تازه‌ای در تاریخ جهان‌گشایی مغولان همراه بود. در قوریلتهای سال 651 ق/1251 م، درباره تکمیل جهان‌گشایی مغولان در چین و ایران تا حوزه مدیترانه تصمیم‌گیری و قویبیلای مأمور فتح چین و هلاکو مأمور فتوحات غربی شد زیرا در فاصله مرگ چنگیزخان تا این زمان، استیلای مستقیم خان بر دنیای اسلامی جنوب آمو دریا بسیار ضعیف شده بود (باسورث، 1371: 227). ادامه تکاپوهای اسماعیلیه در ایران و حضور نهاد خلافت دارای اعتبار معنوی در گستره قلمرو اسلامی مغولان و دخالت‌های اولوس‌های مغولی جغتایی و اردوی زرین در ایران، پیشرفت نظامی سپاهیان اعزامی دربار مرکزی را در غرب با مشکل روبه‌رو و اوضاع املاک مغولی در ایران را نیز آشفته کرده بود. بنابراین هلاکو، خاندان مقتدر خاندان چنگیزی، با برنامه نظامی مفصلی عازم مناطق غربی شد.

چالش‌های انتقال قدرت از خاندان اوگتای به خاندان تولوی، نخستین زمینه‌های آشکار تجزیه سیاسی امپراتوری مغول را فراهم کردند؛ پس از این تحول، تابعیت خاندان‌های اوگتای و جغتای که ناخشنود بودند، سست و مخدوش شدند و به خاندان جوجی در برابر حمایت از منگوقاآن، امتیاز استقلال بیشتر در مناطق فرماندهی خود داده شد. اما مرگ منگو و

تعدادی از خواتین و نوادگان و اردوهای ایشان در مغولستان و در خدمت منگوقاآن (648 تا 657 ق/1251 تا 1259 م) گذاشت (ابن العبری، 1364: 339؛ جویی، 1389: 53/1). بر پایه سنت معمول گروگان‌گیری حکومت مرکزی از رؤسای ایلات، شاید مفهوم گروگان‌نهادن پسر هلاکو نزد خان، تضمین وفاداری بود؛ مفهوم دیگر این اقدام شاید حفظ اردو و یورت هلاکوخان در سرزمین اصلی بود که باید پس از پایان مأموریت به آنجا برمی‌گشت زیرا هلاکوخان برنامه یا انگیزه‌ای برای ماندن در سرزمین‌های فتح شده نداشت و به نقش‌آفرینی در مرکز امپراتوری می‌اندیشید. در هر حال، هیچ نشانه‌ای از برنامه‌ریزی برای تشکیل حکومت دودمانی هلاکو در ایران و اختصاص مملکت‌ها و سرزمین‌های فتح شده به خود و جانشینانش در اهداف لشکرکشی هلاکو به غرب مشاهده نمی‌شود (الهیاری، 1393: 9).

هلاکو پس از عبور از جیحون، با پیروزی‌های بزرگ در برابر اسماعیلیه و خلافت بغداد و گسترش اقتدار و حاکمیت مغول بر آسیای صغیر و ارمنستان بر قلمرو پهناوری معادل قلمرو باستانی پادشاهان ایران استیلا یافت. برخی نخستین تکاپوهای هلاکو را برای تشکیل حکومت دودمانی در ایران به پس از این پیروزی‌ها مربوط می‌دانند. واله‌اصفهانی می‌نویسد: «هلاکوخان پس از فتح بغداد با فرستادن پیک و ارسال هدایا به خدمت برادرش منگوقاآن خبر پیروزی خود را به اطلاع وی رسانید و سپس به طرف آذربایجان حرکت نمود و چون به مراغه رسید ساحت آن دیار محل نزول شهریار سپهر اقتدار گردید» (واله‌اصفهانی، ۱۳۹۰: روضه پنجم/۲۷۹). به این ترتیب هلاکو در سال 656 ق/1259 م، درحالی‌که سرداران و لشکرهای مغولی مستقر در ایران را مطیع خود کرده بود، بر تخت نشست و سلسله ایلخانی را تشکیل داد.

1. آیا دربار مرکزی مغول در مسئله جانشینی و مشروعیت حکومت حاکمان ایلخانی نقش و تأثیری داشته است؟

2. چرا پس از قویلای خان، ایلخانان مسلمان سعی نکردند از دربار مرکزی مغول، مشروعیت کسب کنند؟

### تشکیل حکومت ایلخانان و تأیید حکومت هلاکوخان توسط منکوخان و قویلای قاآن

در مناسبات دربار مرکزی مغول با ایلخانان ایران، نخستین موضوع مهم چگونگی تشکیل حکومت ایلخانی است. بر پایه گزارش منابع موجود، هلاکو (649 تا 663 ق/1251 تا 1265 م)، سرداری کشورگشا، با هدف تحکیم و گسترش فتوحات مغول در ایران، آسیای صغیر، ارمنستان، بین‌النهرین، شامات و مصر عازم غرب شد. در هیچ‌یک از منابع به تشکیل حکومت ایلخانی و تبدیل ممالک فتح شده به قلمرو دودمانی هلاکو اشاره روشن و مستقیمی نشده است. برای تعیین بخش مهمی از سپاهیان به فرمان هلاکو برای انجام این مأموریت مهم، بر پایه سنت ارتش تما یا سهمیه‌ای مقرر شده بود که سهمی از تمام واحدهای نظامی مغول، به فرمان هلاکو قرار گیرند. برخی، انگیزه این اقدام را شرکت دادن همه امپراتوری در فتوحات غربی می‌دانند و دیگر اینکه، هلاکو دستاوردهای نظامی خود را متعلق به امپراتوری و همه خاندان بشناسد (زریاب‌خویی، 1368: 43). این ترکیب سپاهیان هلاکوخان در آینده سیاسی حکومت ایلخانی موجب بروز برخی چالش‌های مبتنی بر ناهمگونی عناصر نظامی تحت فرمان هلاکوخان و پیوستگی ایشان با اولوس‌های دیگر شد. بر پایه گزارش نویسنده جامع‌التواریخ، هلاکو به هنگام عزیمت به غرب، جومغور اغول، پسر دوم خود را که به علت مادر بر دیگر پسران او مقدم بود با

مغول هویدا بود. جوینی نیز علت اعزام هلاکوخان به غرب را هویدایی آثار جهانگیری و جهاننداری در سیمای او می‌داند و درباره انگیزه منگو از انتخاب او برای این مأموریت چنین می‌نویسد: «پادشاه روی زمین، منگوقاآن، چون در شمایل برادر خویش، هولاکو، مخایل جهاننداری می‌دید و از عزایم او مراسم جهانگیری تفرس می‌نمود ... او را به ضبط جانب غربی نامزد فرمود» (جوینی، 1388: 50/3). تابندگی این ویژگی‌ها در سیمای فرمانروایان بر باور فرهی در اندیشه ایرانی مبتنی است. نویسنده روضه‌الصفای پس از برشمردن انگیزه‌های نظامی لشکرکشی هلاکو به غرب برای نابودی کانون‌های مقاومت در ایران و بین‌النهرین می‌نویسد: «چون از ناصیه برادر خود، هلاکوخان، آثار جهانبانی و علامت‌های کشورستانی مشاهده می‌نمود، قرعه اختیار بر وی افتاد» (میرخواند، 1385: 4016/5).

بر پایه روایت رشیدالدین، منگو هنگام اعزام برادر به سوی ایران او را درباره چگونگی رفتار با رعایا و امارت ممالک فتح‌شده سفارش کرد. از این‌رو نویسنده جامع‌التواریخ معتقد است که از اهداف مهم فرستادن هلاکو به غرب، ساماندهی اداره ایران و بخش مهمی از قلمرو غربی امپراتوری بود اما این اهداف با صراحت بیان نشده بودند. بر پایه گزارش رشیدالدین، منگو به‌ظاهر به برادر گفته بود که پس از انجام مأموریت نظامی به مغولستان برگردد. او در این باره می‌نویسد: «هرچند منگوقاآن را در خاطر مصور و مقرر بود که هولاکوخان با لشکرهای که بوی داده بود همیشه در ممالک ایران زمین پادشاه و متمکن باشد و این ممالک بر وی و اروغ نامدار وی بر وجهی که هست مقرر و مسلم بود، لیکن ظاهراً فرمود که چون مهمات ساخته باشی، با مقیم اصلی معاودت نمای» (همدانی، 1362: 687/2).

پژوهشگری مغول باور دارد که هلاکو به علت تأسیس سلسله ایلخانی و نیز غضب حقوق خاندان‌های جوجی و جغتای در ماورای قفقاز و خراسان از دستورات برادرش تخطی کرده است (Jackson, 1978: 48). ساندرز می‌نویسد: «هنگامی که هلاکو از طرف منگو برای مطیع‌ساختن ملل آسیای باختری اعزام شد، مرزهای مشخصی برای قلمرو متعلق به وی معین نگردیده بود و البته از لحاظ اصول هم او مأمور بود که قلمرو خان بزرگ را توسعه دهد نه اینکه یک کشور پادشاهی برای خود به وجود آورد» (ساندرز، 1361: 127).

نظریه مورخان ایرانی که در خدمت فرمانروایان مغولی حکومت ایلخانی بودند و در تبیین تاریخ امپراتوری مغول از مراحل آغازین شکل‌گیری تا فراگیری جهانی آن نقش مهمی داشتند، این است که تشکیل حکومت ایلخانی از اهداف اصلی مأموریت هلاکوخان در غرب بود و تأیید خان بزرگ و دربار مرکزی مغول را همراه داشت. این بیان که تشکیل حکومت ایلخانی را مبتنی بر اراده و موافقت خان دربار مرکزی معرفی می‌کند معطوف به این رویکرد است که تأیید دربار مرکزی مغول از منابع مشروعیت‌ساز حکومت ایلخانی بود. نکته درخور تأمل گزارش‌های نویسندگان ایرانی، اظهار پنهان‌نگه‌داشته‌شدن این هدف است؛ به‌گونه‌ای که روایت این نویسندگان درباره این هدف مأموریت هلاکو بر گمانه‌زنی‌های غیرمستند یا ادعای آگاهی از برخی مکنونات قلبی خان دربار مرکزی مبتنی است. رشیدالدین در گزارش‌های مختلف بر این جنبه مأموریت هلاکو تأکید می‌کند و ضمن ستایش شاهزاده مغول، علت انتخاب او را مشاهده آثار جهانگیری و جهاننداری در ناصیه وی می‌داند (همدانی، 1362: 685/2)؛ به روایت نویسنده، جنبه جهانگیرانه و جهاندارانه مأموریت هلاکوخان در ناصیه خان‌زاده

غربی سرگرم فتوحات بودند. دیوید مورگان می‌نویسد: «مرگ او، وقوع بحران بزرگ جانشینی را تسریع کرد» (مورگان، 1389: 142). پس از دریافت خبر مرگ خان بزرگ، منگوخان، هلاکو که در شام سرگرم نبرد با ایوبیان مصر بود بی‌درنگ به ایران بازگشت. شاید این بازگشت با نگاه خانزاده مقتدر خاندان چنگیزی به تحولات دربار مرکزی مغول و تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی وی در این رقابت‌ها مرتبط باشد. از این رو هلاکو عازم شرق شد و در 24 جمادی‌الآخر 658ق/1260م به اخلاط رسید؛ جایی که به احتمال خبر اعدای قائلانی قویبیلای (658 تا 693ق/1260 تا 1294م) و بر تخت نشستن او در شانگتو (پکن) به او رسید. پس از این تحول، مناسبات هلاکو و دربار مرکزی مغول بر نوعی واقع‌بینی تنظیم شد. به احتمال، در مناسبات هلاکو و قویبیلای قائلان، خان جدید فرمانروایی هلاکو بر سرزمین‌های فتح‌شده را به رسمیت شناخت و هلاکو نیز ضمن ابراز وفاداری به خان جدید، فرزندش جومغور اغول را که در اردوی اصلی و قلمرو نفوذ اریغبوکا با وی همکاری می‌کرد، از ادامه همراهی بازداشت (همدانی، 1362: 679/1 و 680). به این ترتیب، هنگامی که هلاکو بر ایران، آسیای صغیر، بین‌النهرین و شامات مستولی بود دربار مرکزی مغول فرمانروایی او را بر این مناطق تأیید کرد و سی هزار نفر از جوانان نامدار مغول را به یاری او فرستاد (همدانی، 1362: 733/2؛ بیانی، 1371: 366/2).

حاصل حمایت ضمنی هلاکو از قویبیلای به منزله خان بزرگ (قائلان) آن بود که او را به سمت ایلیخان منصوب کردند، لقبی که نشان‌دهنده تبعیت و مادون‌بودن او به خان بزرگ بود (رشیدو، 1368: 110 و 111). بسیاری از مورخان عنوان ایلیخان را

دیوید مورگان، این پنهان‌کاری درباره اقامت هلاکو در ایران را مسئله‌ای غیرمعمول و به احتمال ساختگی برای توجیه اقدام بعدی او می‌داند (مورگان، 1389: 179). خیراندیش این پنهان‌کاری را ناشی از ادعای خاندان جوجی درباره ایران و اختلاف‌های آنها با دربار مرکزی مغول می‌داند؛ از این رو، هلاکو در نقض حقوق خاندان جوجی باید با احتیاط بیشتری اقدام می‌کرد (خیراندیش، 1374: 202/1). بیانی نیز با توجه به نسبت هلاکو با قائلان مغول، در بیان علت‌های انتخاب هلاکو برای لشکرکشی به ایران، پیشرفت او را در ایران به معنی تحقق و استحکام نفوذ و تسلط امپراتوری بر ایران در برابر اولوس‌های دیگر از جمله اولوس جوجی می‌شمرد (بیانی، 1370: 197/1). بنابراین، در روایت‌های موجود بیان روشنی از انگیزه و هدف تشکیل حکومت دودمانی هلاکو در ایران مشاهده نمی‌شود. افزون بر جنبه‌های نظامی، مهم‌ترین جنبه سیاسی و اداری مأموریت هلاکو به غرب، احراز حاکمیت دربار مرکزی بر ایران و نواحی متصرفی پیرامون آن در برابر ادعای خان‌های اردوی زرین و جغتایی بود. ساماندهی اداری متصرفات مغولی ایران نیز با چنین رویکردی برای پایان‌دادن به دخالت‌های این خان‌ها از راه عناصر نظامی و اداری وابسته در ایران بود.

به هر رو، اقدام هلاکو برای تأسیس حکومت ایلیخانی پرابهام است. به نظر می‌رسد هلاکو پس از پیروزی‌های مهم در ایران و بین‌النهرین و برانداختن خلافت عباسی در سال 656ق/1259م، بی‌درنگ عازم انجام اهداف دیگر مأموریت خود در شامات و مصر شد. در سال 657ق/1260م، پس از فتوحات هلاکو در شامات، رویدادها و تحولات مهمی در دربار مرکزی مغول رخ داد؛ منگو قائلان، خان بزرگ دربار مرکزی، هنگامی درگذشت که دو برادر فاتح او در سرزمین‌های شرقی و

و شکست سپاهیان مغول در عین جالوت و بازگشت از شامات، هلاکو و جانشینان او بیش از پیش به قلمرو باستانی و تاریخی ایران متکی شدند و این رویداد همراه با پایان جهان‌گشایی و غارت، نقطه عطفی در تحول نگرش جهانگیرانه هلاکو به جهاننداری بود.

براساس آنچه گفته شد با وجود استقلال عمل ایلخانان ایران در قلمرو فرمانروایی و بر پایه ملاحظاتی، ایلخانان ایران در نمودار ساختن تابعیت خود از دربار مرکزی مغول می‌کوشیدند و نام خان بزرگ با کلمه قآن و اغلب قآن‌الاعظم روی سکه‌های فرمانروایان ایران دیده می‌شد. تا سال 694/1295م، این عنوان روی سکه‌ها نقش می‌شد و نشانه شناسایی فرمانروایی قآن در ایران بود. البته لقب فرمانروایان مغولی ایران یکسان نبود. هلاکو در دوران زمامداری منکو، خود را «خان» و در زمان قوبیلای ایلخان «المعظم» می‌نامید (اشپولر، 1368: 272 و 273). مستوفی می‌نویسد: «در عهد او، عنوان فرمان‌ها به نام قآن بودی و دیوان بر در ارغون آقا» (مستوفی، 1381: 590). موقعیت او که عناوینش روی سکه‌ها دیده شده و روی سکه نخست نام منکو برادر هلاکو ضرب می‌شد، ایجاب می‌کرد که وی دوپنجم غنایم جنگی را تسلیم قآن کند (اشپولر، 1368: 268). وی همچنین پس از فتح قلعه‌های اسماعیلی و بغداد، هدایایی را با بشارت فتح و پیروزی برای برادرش منگوقاآن فرستاد (همدانی، 1362: 717/2).

به‌هر روی در دوران منگوقاآن تابعیت هلاکوخان از دربار مرکزی نمود روشن و عینی‌تری داشت اما پس از او، به‌طور عمده مناسبات خان دربار مرکزی با ایلخانان ایران جنبه تشریفاتی و سیاسی داشت. بر پایه نظریه اشپولر، چون مناطق تسخیرشده به هلاکو و بازماندگان او بخشیده شده بودند، قآن وظیفه داشت این اصل را مراعات کند و تنها در هنگام بروز مشکلات اجازه

اصطلاحی مبین نسبت فرمانروایان مغول ایران با قآن دربار مرکزی مغول، به مفهوم مطیع و تابع خان می‌دانند (زریاب‌خویی، 1366: 42). پس‌ازاین، هلاکو نوعی فرمانروایی دودمانی در ایران تشکیل داد که تا هنگام جلوس غازان (694 تا 703 ق/1295 تا 1304 م)، سلطان مسلمان مغول، خود را تابع دربار مرکزی مغول می‌خواندند و با یرلیغ و فرمان دربار مرکزی مغول بر تخت فرمانروایی می‌نشستند (الهیاری، 1393: 13 و 14). واقعیت‌های تاریخی به‌روشنی نشان می‌دهند که این روابط و تابعیت تا حد بسیاری ظاهری بود و خان دربار مرکزی مغول به‌علت دوری مسافت، موانع جغرافیایی و به‌ویژه استقلال قلمرو اولوس‌های اوگتای و جغتای و دشمنی‌های میان قلمروهای مغولی، چندان امکان دخالت در امور ایران را نداشت. پس این مناسبات ظاهری بیش از آنکه جنبه عملی و واقعی داشته باشند، در قلمرو ایلخانان به‌ویژه در میان عناصر نظامی و مغولی به‌فرمان هلاکو، کارکرد مشروعیت‌ساز داشت. به هر حال، در فرایند تجزیه و فروپاشی امپراتوری جهانی مغول، فرمانروایی دودمانی هلاکو در ایران حداقل این مفهوم را داشت که اختیارات خان دربار مرکزی مغول در برگزیدن حاکمان مناطق متصرفی و املاک مغولی در ایران از بین رفت و ایران و نواحی که هلاکوخان فتح کرده بود در تملک او و خاندانش قرار گرفتند. نکته درخور تأمل، نسبت بحران جانشینی با تجزیه امپراتوری جهانی مغول است؛ همان‌گونه که انتقال قدرت به خاندان تولوی به‌بهای استقلال اولوس جوجی روی داد که از ایشان حمایت کردند و البته کینه و دشمنی اولوس‌های دیگر نیز به‌صورت قهری، رشته پیوند آنها را با دربار مرکزی گسست، جانشینی منگوقاآن نیز به جدایی عملی بخش مهمی از متصرفات امپراتوری مغولی در غرب آسیا منجر شد (الهیاری، 1393: 14). پس از این تحولات

درگیری میان اعضای خانواده سلطنتی، از جمله پسران و برادران خان، متزلزل شد (Melville, 2016: 309). با تشکیل حکومت ایلخانان، تجربه تاریخی ایران دوره اسلامی و برآمدن فرمانروایی‌هایی با منشأ اجتماعی و قومی متفاوت، رویکردهای مشروعیت‌ساز گوناگونی را نمودار کرد. دوره مغول و فرمانروایی ایلخانان از دوره‌های بحرانی و پرتناقض مشروعیت‌سازی در تاریخ ایران است. تکیه بر سنت‌های قومی و قبیله‌ای فاتحان و رویکرد به اندیشه‌های ایرانی و نظریه اسلامی حکومت، چالش‌های درونی حکومت ایلخانان را تشدید و بحران‌های پدیده‌ای را در این دوره پرتلاطم پدیدار کرد..

حکومت ایلخانی در فرایندی نظامی تأسیس شد و عناصر ایللی و لشکری که در چارچوب تصمیم قوریلتای دربار مرکزی مغول مأمور پیشبرد اهداف نظامی مشخصی به رهبری هلاکو در غرب شده بودند، مهم‌ترین تکیه‌گاه حکومت نوپای ایلخانی در ایران بودند. بی‌تردید، با وجود رویکردهای مشروعیت‌ساز دیگر بر پایه فرهنگ و تاریخ جامعه مغلوب، نباید نادیده گرفت که انطباق ایلخانان با سنت‌های رایج در ایران و جهان اسلام برای پذیرش نظام سلطنت موروثی با تأخیری درخور توجه انجام شد. بنابراین، ایلخانان ایران تا پیمودن فرایند انطباق با فرهنگ، مذهب، اندیشه و سنت‌های جامعه تحت‌فرمان ناگزیر پایه اصلی فرمانروایی خود را بر حمایت عناصر ایللی در چارچوب سنت‌های مغولی استوار کردند. بر پایه سنت متعارف جامعه مغولی، با تشکیل قوریلتای یا شورایی مرکب از خوانین و خواتین و امرای بزرگ، ایلخان را از میان خانزادگان هلاکویی و براساس ارشدیت و نسب مادری و عوامل و ملاحظاتی دیگر انتخاب می‌کردند. تأیید خان دربار مرکزی مغول نیز عامل

دخالت داشت. با وجود این، لازم بود قآن سلطنت ایلخانان را تأیید کند و این موضوع تا هنگام مرگ قوییلای در سال 693ق/1294م ادامه داشت (اشپولر، 1368: 268). لمبتون می‌نویسد: «مشروعیت حکومت هولاکو در ایران با عزیمت او به ایران از سوی منگو تأمین شد و جلوس جانشینان بلافصل وی از سوی خان بزرگ تأیید می‌شد و لذا مشروعیت آنها از منبعی مایه می‌گرفت که خارج از مرزهای دارالاسلام قرار داشت» (لمبتون، 1372: 271).

هرچند دربار مرکزی چندان امکان اعمال سیاست فعال در غرب را نداشت، شاید تأیید خان دربار مرکزی، بهره‌مندی از نوعی پشتیبانی دربار مرکزی بود. تأیید دربار مرکزی مغول موضع ایلخانان ایران را در برابر اولوس‌های رقیب مغولی تقویت می‌کرد. اولوس‌های مغولی شمال و شرق ایران حدود و ثغور قلمرو هلاکو را به رسمیت نمی‌شناختند؛ آنان ضمن ادعاهای طولانی درباره مناطقی همچون خراسان و آذربایجان، مدعی بودند که خان بزرگ، منگوقاآن، هلاکو را به ایران فرستاد تا برای خود دولتی مستقل تأسیس کند، بلکه او را فرستاد تا مناطق جدیدی را به نام خاندان چنگیز تسخیر کند. بنابراین، برای هلاکو جز مغول چین، یعنی قوییلای، هم‌پیمانی نمانده بود. تنها هلاکو از میان امرای نسل چنگیز، قوییلای را خان بزرگ پذیرفته بود و در مقابل هم، تنها قوییلای بود که به تعبیر دیگر فرمانروایان مغولی، سیطره غاصبانه هلاکو را به رسمیت شناخته بود.

### نقش تأیید دربار مرکزی در جانشینی هلاکو و ایلخانی اباقا

شیوه جانشینی یکی از علت‌های فروپاشی امپراتوری مغولان بود. امپراتوری جهانی مغول بارها با

در بند و اران به سر می‌برد به امید فرصت به اردوی پدر آمد اما شاید به علت نسب مادری به او توجه نشد. بر پایه سنت مغولی، در قوریلتهایی که برای تعیین جانشین ایلخان فوت شده تشکیل شد، خوانین و خواتین و امرای بزرگ به جانشینی اباقاخان (663 تا 80 ق/1265 تا 1282 م) نظر دادند که گویا پیش‌تر پدرش نیز او را برای جانشینی پیشنهاد کرده بود (همدانی، 1362: 741/2 و 742؛ میلانسی، 1388: 196). می‌خواند می‌نویسد: «بزرگان قوم تصمیم گرفتند که اباقاخان، بزرگ‌ترین پسر هولاکو که از جانب پدر نیز به جانشینی نامزد شده بود، به ایلخانی برگزینند» (میرخواند، 1385: 4070/5) امرا و سپاهیان نیز از او اطاعت کردند (ابن الفوطی، 1381: 210).

زمانی که امرا به ولیعهدی و قائم مقامی اباقاخان گواهی دادند، اباقاخان ابا کرد و این شغل خطیر را به برادران واگذار کرد و گفت: «آقای ما قویلای قآن است، بی‌ریختن او این مهم را چگونه اختیار توان کرد» (همدانی، 1362: 742/2). و صاف‌الحضره می‌نویسد: «ارغون آقا و الجای خاتون و دیگر خاتونان و شهزادگان و سروران رسولی به حضرت قآن فرستادند و از او فرمان خواستند. آن‌گاه خط دادند و همداستان شدند که مطیع اباقا باشند» (وصاف‌الحضره، 1338: 53/1). اباقا همانند پدرش همواره خود را نماینده خان بزرگ، قویلای، می‌دانست و از خان بزرگ درخواست فرمان و تاج خانی کرد و قویلای قآن این خواسته را برآورده کرد (گروسه، 1368: 559؛ بویل، 1379: 334/5؛ لمبتون، 1372: 272). او برای رعایت ادب و احترام، تا رسیدن ایلچیان خان بزرگ و اعلام فرمان، به جای تخت بر صندلی می‌نشست. چون ایلچیان قآن یا خان بزرگ در سال 669 ق/1270 م برای اعلام و تأیید سلطنت او رسیدند، اباقاخان بار دیگر در روز چهارشنبه 10 ربیع‌الآخر همان سال در موضع جغاتو

مهمی در افزایش اعتبار و مشروعیت ایلخان بود. از این رو، مناسبات با دربار مرکزی مغول در حوزه عمل با روابطی فعال همراه نبود؛ اما به لحاظ نظری، تا برآمدن غازان و مسلمان شدن ایلخانان ایران و امرا و عناصر ایلی به فرمان ایشان، تأیید دربار مرکزی مغول اهمیت ویژه‌ای در مشروعیت ایلخانان حداقل نزد عناصر مغولی داشت. در تحولات پرتلاطم امپراتوری مغول، هلاکو از تأیید خان دربار مرکزی در فرمانروایی دودمانی خود بر ایران و ممالک به فرمان بهره‌مند شد. پس از او نیز تا آغاز سلطنت غازان خان، کسب اجازه از خان دربار مرکزی و تأیید او یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در مسئله جانشینی دوره ایلخانی بود. مرگ قویلای در سال 693 ق/1294 م و سلطنت غازان، سلطان مقتدر مسلمان در سال 694 ق/1295 م، همراه با اسلام‌پذیری مغولان و اقتدار روزافزون عناصر ایرانی، استقلال کامل ایلخانان ایران را از دربار مرکزی در پی داشت.

با مرگ هلاکو خان مغول در سال 663 ق/1265 م، حکومت ایلخانی در ایران با نخستین چالش‌های جانشینی روبه‌رو شد. گرچه قوریلتهای، جانشین فرمانروا را انتخاب می‌کرد. اما پس از مرگ فرمانروا، تکاپوهای خانزادگان و هواداران ایشان بر پایه امتیازاتی همچون نسب اشرافی مادر، ارشدیت، شایستگی‌های فردی و پیشینه ایشان نیز بود. پس از مرگ هلاکو، پسر بزرگ او را که در خراسان فرمان می‌راند به همراه ارغون آقا، وزیر خراسان، فراخواندند. هلاکو از همسر برگزیده خود، یعنی دو قوزخاتون دختر ایقو پسر اونگ خان کرایت، پسری نداشت و جومغور اغول، پسر دیگر او که مادرش نسب اشرافی داشت، در اردوی اصلی باقی مانده بود. منگو تیمور، پسر دیگر هلاکو که نسب مادری او بر اباقا برتر بود به علت کوچکی در کانون توجه نبود. یشموت، پسر دیگر هلاکو، که در



برای نخستین بار طبق رای و تصویب امرا و بزرگان مغول در ایران و بدون دخالت مستقیم دربار قراقروم انجام پذیرفت، سلسله‌ای که مشهور به «سلاطین مغول ایران» یا «ایلخانان» است، آغاز شد. در روزگار ایلخانی اباقاخان، نفوذ و حکم دربار مرکزی مغول در دستگاه خان مغول ایران کم‌کم زایل می‌شود و سلطنت ایلخانی صبغه یک سلطنت و حکومت ایرانی به خود می‌گیرد» (مرتضوی، 1370: 10 و 11). اباقا در آغاز تنها لقب عم خود، «فأَن العادل»، را روی سکه‌ها نقش می‌کرد اما پس از مدتی، کلمه ایلخان نیز روی سکه‌ها دیده شد. فرمانروایان بعدی نیز تا سال 694ق/1295م، این لقب را به کار می‌بردند (اشپولر، 1368: 273).

پس از مرگ اباقا، اختلاف بر سر جانشینی نمود بیشتری یافت. گویا اباقا پیش از مرگ به جانشینی پسرش ارغون که مادرش از قومایان او به نام قایمیش‌خاتون بود، گرایش داشت و عناصر سنت‌گرای مغول نیز از او حمایت می‌کردند اما تکودار (681 تا 683ق/1282 تا 1284م) پسر هفتم هلاکو که از مادری اشرافی به نام قوتوی‌خاتون از «استخوان پادشاهان قنقرات» بود، به جانشینی انتخاب شد. تکودار در دوران ایلخانی پدر، همراه گروهی از خاندان هلاکو در اردوی اصلی مانده و در زمان اباقاخان به ایران آمده بود. او که در مقایسه با رقیب خود، ارغون‌خان، به علت حضورنداشتن در ایران برای حشر و نشر بیشتر با عناصر مغولی ایران و بروز شایستگی‌های نظامی خود فرصتی نیافته بود، با پذیرش اسلام «احمد» نام گرفت و در کل حمایت عناصر ایرانی مسلمان را داشت. هواداران ارغون در هنگام بیماری اباقا، کسانی را برای آگاهی او به خراسان روانه کردند و با مرگ ایلخان نیز او را برای آمدن فوری به اردوی ایلخان فوت‌شده ترغیب کردند؛ اما احمد تکودار که در کردستان بود، سریع‌تر از ارغون خود را به اردوی برادر رساند.

برای بار دوم تاج‌گذاری کرد و بر تخت نشست (همدانی، 1362: 765/2؛ بناکتی، 1378: 432؛ بویل، 1379: 338/5).

حمدالله مستوفی می‌نویسد: «بعد از پدر به فرمان عمش قبلائی‌قان پادشاهی بدو تعلق گرفت و نام او بر عنوان احکام ثبت کردند» (مستوفی، 1381: 591). لمبتون هم می‌نویسد: «اباqa آن را [حکومت را] پذیرفت و اعلام داشت که این گزینش بایستی به تأیید خان بزرگ برسد. وقتی که در سال 669ق/1270م تأییدیه او از راه رسید، به عنوان دومین ایلخان بر تخت جلوس کرد» (لمبتون، 1372: 272). اباقا به مسند ایلخانی و نیز به نیابت سلطنت رسید چون توانست از قویلای فرمانی بگیرد که به وی قدرت می‌داد تا به نام «خان بزرگ» اختیارات حقوقی خویش را همه جا به کار برد (ساندرز، 1361: 128). مهر قویلای بر همه اسناد دولتی زده می‌شد و نماینده او که نوعی مأمور عالی‌رتبه بود، در تبریز اقامت کرد (ساندرز، 1361: 120 و 121).

تأیید دربار مرکزی مغول، موضع ایلخان و وابستگی محض او را به امرا کاهش و به او اقتدار و استقلال بیشتری می‌داد. از مرگ هلاکو تا به قدرت رسیدن غازان‌خان، با توجه به اوضاع آشفته در شوراهای تعیین جانشین خان و اختلافاتی که بر سر انتخاب خان‌ها در هنگام تشکیل قوریلتای بروز می‌کرد، امیران به تعداد فراوان و با اعمال نفوذ در مجمع مشورتی جایگزینی خان نقش فعال و قاطعی داشتند. حتی گاهی اظهارنظر و تلاش آنها سرنوشت جانشینی را به نفع فرزند یا برادر خان فوت‌شده رقم می‌زد (میلانی، 1386: 175 و 176). مرتضوی در کتاب مسائل عصر ایلخانان، نفوذ امرا را در انتخاب ایلخانی اباقا مهم‌تر از دخالت دربار مرکزی مغول می‌داند و می‌نویسد: «با جلوس اباقاخان و انتخاب او به جانشینی هلاکو که

سیاست دربار مرکزی با وجود غیرعملی بودن هر نوع نظارت و اعمال نفوذ، دستاویزی برای عناصر مغول در تضعیف ایلخان و دشمنی با او بود.

دوران سلطنت احمد تکودار دوره‌ای پرتلهاب در تاریخ ایلخانی است. ایلخان مسلمان در برابر مخالفان مغولی خود و برخلاف سیاست ایلخانان و دربار مرکزی مغول، به پیشنهاد عناصر ایرانی و مسلمان همراهش با ممالک مصر ارتباط برقرار کرد. این اقدام با توفیق چندانی روبه‌رو نشد اما عناصر مغولی دربار ایلخانی این اقدام را خیانتی به آرمان جامعه مغولی و خلاف تصمیم قوریلتای بزرگ دربار مرکزی تفسیر کردند. پس از اقدامات احمد در مغایرت با سیاست دربار مرکزی، شاهزادگان و امرای مخالف او به رهبری ارغون از اقدامات ایلخان مسلمان نزد قویلای شکایت کردند. به قول مارکوپولو که در این زمان در دربار مرکزی حضور داشت، قویلای قآن از رفتار احمد ابراز نگرانی و تأسف کرد (گروسه، ۱۳۶۸: ۶۰۷).

به‌هرحال تلاش‌ها و تکاپوهای احمد در برقراری روابط دوستانه با مصر و استفاده از این روابط در تحکیم مبانی قدرت سلطنت موفقیتی در پی نداشت و موجب تشدید کینه عناصر مغولی و دادن بهانه و دستاویزی به آنها در تمسک به قآن شد. قآن به علت موانع، مسائل و مشکلات مختلف، امکان اعمال سیاست فعالی در ایران نداشت اما همراهی قآن از نظر معنوی با عناصر مخالف سلطان احمد، بی‌تردید در یکپارچگی بیشتر عناصر مخالف مؤثر بود (الهیاری، 1381، 43 و 44). بارکهاوزن می‌نویسد: «خان بزرگ که در پکن اقامت داشت حاضر نشد او [احمد تکودار] را به سلطنت بازگرداند» (بارکهاوزن، 1346: 229). اقدام قآن در فرستادن یرلیغ خانی برای ارغون و دادن لقب چینگ‌سانگ (وزیر بزرگ) به بوقا (همدانی، 1362:

هواداران احمد نیز پیش از رسیدن ارغون به بهانه پیشگیری از اختلال در امور ملک، به ایلخانی احمد گواهی دادند که امتیازهای ارشدیت و نسب مادری داشت. به نظر می‌رسد که در برآمدن احمد، عناصر ایرانی مسلمان به‌ویژه خاندان جوینی، نقش داشتند اما منابع ایرانی در این باره به‌روشنی سخن نمی‌گویند و برآمدن احمد را در چارچوب سنت‌های مغولی و تصمیم قوریلتای بیان می‌کنند. از این‌رو، احمد در ربیع‌الاول 681ق/1282م بر تخت نشست.

### روابط با دربار مرکزی و چالش‌های دوره احمد تکودار

پیش از احمد، پدرش هلاکو و برادرش اباقا فرمانروایی خود را بر ایران ناشی از یرلیغ قآن می‌دانستند؛ اما به هنگام جلوس احمد تکودار هیچ اشاره‌ای در این باره مشاهده نمی‌شود. رفتار سیاسی او نیز مغایر با اهداف و سیاست کلی دربار مرکزی بود. انتخاب عنوان «سلطان» به جای «ایلخان» (ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۳۸؛ بیانی، ۱۳۷۱: ۴۵۷/2) نمونه‌ای مهم از این رفتارهاست؛ به اعتقاد برخی، ایلخان به معنی مطیع خان بود و از نظر حقوقی و سیاسی در نسبت میان ایلخانان و قآن بزرگ مفهوم ویژه‌ای داشت. برتری و سیادت قآن به علت مشکلات مختلف و تحولات سیاسی درون امپراتوری مغول و موانع و فاصله با ممالک ایلخانی جنبه عملی نداشت اما رویکرد به آن از دو جهت مهم بود: از یک سو تأیید قآن در تقویت مبانی قدرت ایلخانی بسیار مؤثر بود و حتی با توجه به نقش شاهزادگان و امرا در قوریلتای انتخاب ایلخانان، به‌نحوی او را با تکیه بر عاملی مافوق در چارچوب نظام امپراتوری از بستگی شدید به عناصر ایلی آزاد می‌کرد و از سوی دیگر، به هنگام تخلف از

811/2 و 812) نیز این نظر را تقویت می‌کند..

مغولان براساس باورهایی که از یاسا سرچشمه می‌گرفت، عقیده داشتند که فرمان خان از آسمان می‌آمد و طغیان بر او حکم طغیان بر خدا را داشت و کشتن فردی از خاندان خان نیز در همین حکم بود (اقبال آشتیانی، 1379: 73). بر اساس این، امرای مغول تنها در سایه رضایت خان بزرگ به دفع و قتل یکی از افراد خاندان چنگیزخان اقدام می‌کردند و گرنه کشتن یکی از آنها برای امرای گناهی نابخشودنی بود (مرسل پور، 1391: 108)..

به نظر می‌رسد از دوره تکودار نگرش امرای ایلیخان تغییر کرد. هلاکو و اباقا افرادی از اروغ (خاندان) چنگیزخان بودند که به پندار مغولان، مخالفت با آنها در حکم مخالفت با خدا بود و محترم بودند؛ اما به تدریج جایگاه معنوی ایلیخانان نزد امرای نظامی مغول تضعیف شد. عملکرد احمد تکودار که برخلاف یاسا و سیاست دربار مرکزی بود و کشتن شاهزاده قونغرتهای که سنت شکنی محسوب می‌شد، امرای را به مخالفت با وی سوق داد و حرمت کشتن اولاد چنگیزخان را از بین برد. هنگامی که امرای تکودار را به قتل رساندند، ابهت شخص ایلیخان تا حد بسیاری در نزد امرای مغول شکسته و این مسئله یکی از عوامل نابسامانی در حکومت ایلیخانان بعدی شد. به نوشته وصاف الحضرة: «چون سلطان احمد در ازدیاد رونق اسلام و اسلامیان مبالغت می‌نمود، عقاید و آرا شهزادگان و امیران نسبت به او دگرگون شد و از بیم گزند او در نهان با یکدیگر توطئه کردند» (وصاف الحضرة، 1338: 125/1). او ادامه می‌دهد که به همین علت در سال 682ق/1283م، شاهزاده قنقورتای به تحریک بعضی امرای به فکر براندازی سلطان احمد و گرفتن مقام خانی افتاد؛ اما سلطان پیشدستی کرد و او و هم‌دستانش را

دستگیر کرد و به قتل رساند. در این ماجرا جمعی از امیران بزرگ همچون کوچک نوین و شادی اقتاچی نیز کشته شدند (وصاف الحضرة، 1338: 125/1). کشتن شاهزاده قونغرتهای توسط او که سنت شکنی محسوب می‌شد، امرای را به مخالفت با وی سوق داد و حرمت کشتن اولاد چنگیزخان را از بین برد. هنگامی که امرای تکودار را به قتل رساندند، ابهت شخص ایلیخان تا حد چشمگیری در نزد امرای مغول شکسته شد و این مسئله یکی از عوامل نابسامانی در حکومت ایلیخانان بعدی بود.

#### روابط با دربار مرکزی و مسئله جانشینی پس از

##### احمد تکودار تا سلطنت غازان

پس از پایان کار احمد تکودار نیز تکاپوهای خانزادگان برای جانشینی آغاز شد. چند تن از خانزادگان هلاکویی نیز مدعی ایلیخانی بودند؛ اما با اتفاق نظر امرای بزرگان، خانزادگان مدعی نیز تبعیت از ارغون (683 تا 690ق/1284 تا 1291م) را پذیرفتند. مراسم نشستن ارغون بر تخت ایلیخانی در 27 جمادی‌الاول سال 683ق/1284م، برگزار شد. ارغون نیز برای تأیید خان دربار مرکزی اهمیت بسیاری قایل بود و از قوبیلای قآن درخواست تأیید ایلیخانی کرد. بر پایه گزارش رشیدالدین در 27 ذی‌الحجه 684ق/1285م، ایلیچیان ارغون از دربار قآن رسیدند. امیر اردوقیا، یرلیغ قآن را دوباره جلوس ارغون به جای پدر آورد. پولاد چینگ‌سانگ، فرستاده دائمی قآن، به دربار ایلیخانان آمد و تا هنگام مرگ در سرای منصوریه اران مستقر شد. پس از رسیدن فرمان خان دربار مرکزی، ارغون دوباره در 10 صفر 685ق/1286م، بر تخت نشست و آیین و رسوم جلوس ایلیخان را دوباره انجام داد (همدانی، 1362:

ارغون با انتخاب قوریل‌تای به ایلخانی رسید، حضور پولاد چینگ‌سانگ، نماینده قویلای در دربار را کافی ندانست و پیش از دریافت تأییدنامه از چین بر تخت سلطنت نشست (12 رجب 691 در الطاغ) (اشپولر، 1368: 269 و 270). اشپولر درباره لقبی که بایدو (جمادی‌الاول تا ذی‌القعدة 694 ق/ ۱۲۹۵ م) روی سکه‌ها به کار می‌برد، می‌نویسد: «در دوران زمامداری گیخاتو و بایدو این لقب [ایلخان] به خط مغولی روی سکه‌ها منقوش می‌شد» (اشپولر، 1368: 273). اما پس از بایدو هیچ ایلخانی تلاش نکرد که از خان بالیغ دورافتاده برای فرمانروایی خویش تأیید بگیرد (ساندرز، 1361: 133). غازان‌خان به کوشش امیرنوروز، سردار زیرک خود، مسلمان و از احترام مردم ایران برخوردار شد. قآن‌های چین، خبر تغییر دین غازان را همچون تشرف احمد به اسلام تأیید نکردند (اشپولر، 1368: 191). از روزگار غازان به بعد، هیچ غیرمسلمانی در ایران فرمانروایی نکرد و بنابراین، بستر برای وداع با سنت‌های مغولی فراهم شد. لقب «ایلخان» لغو شد و «سلطان» جای آن را گرفت و گام‌های مشخصی برای تبدیل حکومت ایلخانی به پادشاهی ملی ایرانی برداشته شد.

### مرگ قویلای‌قآن و مسئله جانشینی در دوره

#### پادشاهان مسلمان مغول

در زمان قویلای، امپراتوری جهانی مغول به اوج اعتلا و عظمت خود رسید و تا آن زمان از نظر وسعت خاک و قدرت مادی و معنوی در تاریخ بی‌نظیر بود. ایلخانان در برابر قویلای‌قآن تعهدات سیاسی خویشاوندی داشتند و مشروعیت حکومت خود را از او دریافت می‌کردند. اما در هنگام نشستن غازان (694 تا 703 ق/ 1295 تا 1304 م) بر تخت

811/2 و 812). لمبتون می‌نویسد: «بالاخره پس از دستگیری احمد تکودار، شورایی از خواتین، شهزادگان و امرا تشکیل شد تا جانشین ارغون را اعلام دارد. پس از اینکه خان بزرگ بعد از دو سال در سال 685 ق/ 1286 م ایلخانی او را تأیید کرد، جشن و طوی دیگری برپا شد» (لمبتون، 1372: 272).

ارغون در دوران ایلخانی نیز خود را تابع دربار مرکزی معرفی می‌کرد. در آرشیو فرانسه که نامه اصلی ارغون به پادشاه فرانسه حفظ شده و طومار به زبان مغولی و به خط ایغوری و مهرچینی مهر شده است، چنین عبارتی دیده می‌شود:

«بقوة الله تعالی»

«در ظل الطاف خاقان» «فرمان ما، ارغون» (ویلبر، 1365: 13؛ ساندرز، 1361: 132؛ رجب‌زاده، 2535: 215 و 216) که نشان‌دهنده تبعیت پادشاهان ایران از خان بزرگ بود..

در نامه ارغون به پاپ هونوریوس چهارم در سال 684 ق/ 1285 م نیز پس از نام چنگیزخان، جد بزرگ تمام مغولان، نام خان بزرگ قویلای‌قآن به‌عنوان امپراتور چین و عم بزرگوار او و فرمانروای تمام پادشاهان یاد شده است (گروسه، 1368: 610؛ ساندرز، 1361: 132). به هر حال در دوره ارغون، ایلخان مغول به تبعیت از خان و پیوند با دربار مرکزی بسیار اهمیت می‌داد؛ به گونه‌ای که ارغون سفرایی برای خواستگاری یکی از شاهزاده خانم‌های چینی به نزد قویلای فرستاد که مارکوپولو آن را شرح داده است (مارکوپولو، 1390: 37 تا 39؛ نوایی، 1366: 47).

ایلخانان بعدی مغول تا پیش از غازان نیز توجه ویژه‌ای به تأیید دربار مرکزی و تبعیت از آن می‌کردند. گیخاتو (690 تا 694 ق/ 1291 تا 1295 م) نیز که پس از

ممنوع کردند (اشپولر، 1389: 85) و جانشینان قویبلای، با عنوان «خان بزرگ» پذیرفته نشدند (ساندرز، 1361: 133). غازان فرمان داد تا واژه‌های «تنگری کوچوندور» یعنی «با تأییدات خداوند متعال» را روی سکه نقش کنند. پیشینیان او به جای این کلمات، «قآن‌العظیم» را نقش می‌کردند که نشانه سروری قآن بود. غازان با تغییر دین، استقلال خود را نمایان کرد (اشپولر، 1368: 270؛ گروسه، 1398: 622 و 623). وی برای نخستین بار لقب قآن را برای خود به کار برد و به این ترتیب، استقلال طلبی خود را آشکار کرد. او روی برخی سکه‌ها، عنوان «سلطان‌الاعظم غازان سلطان محمود» را به کار برد و عبارت «به تأیید خداوند متعال» را به آن اضافه کرد که نشانه استقلال او بود (اشپولر، 1368: 273). همچنین برخلاف ایلیخانان پیشین، عنوان «قآن‌الاعظم» و «به اقبال قآن» را از سر نوشته‌ها و فرمان‌ها حذف کرد و به جای آن عبارت‌های «میامین‌المله‌المحمدیه»، «بقوه‌الله‌تعالی» و «فرمان‌السلطان محمودغازان» را قرار داد (مرتضوی، 1370: 69).

برحسب ضبط جامع‌التواریخ طغرای غازان خان نیز به صورت زیر بوده است:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بقوه‌الله‌تعالی و میامین‌المله‌المحمدیه فرمان سلطان محمودغازان» (رجب‌زاده، 2535: 215 و 216).

از سوی دیگر، غازان آشکارا تعلق سرزمین ایران را به قلمرو قآن منکر شد؛ اگرچه این تعلق ظاهری بود، اثر آن در ضرب سکه و صدور اسناد و غیره دیده می‌شد. تشرف غازان به دین اسلام و مرگ قویبلای در سال 693ق/ 1294م، موجبات اصلی این تجزیه بودند. جانشینان قویبلای شایستگی آن را نداشتند که به‌طور واقعی حقوقی را مطالبه کنند که منصب قآنی همراه داشت. این تجزیه‌طلبی در مرسوم کردن تقویم

ایلیخانی، اوضاع دگرگون شد. قویبلای قآن، عم بزرگ او، در سال 693ق/ 1294م درگذشت و آخرین قآن ناظر به احوال سراسر قلمرو مغولان را به خاک سپردند و پس از او، امپراتوری به سرعت در سراسری انحطاط افتاد.

با توجه به ناهمگونی عناصر مغولی و نظامی تحت فرمان که بر پایه قوریلنای دربار مرکزی در خدمت هلاکو و جانشینان او بودند، تأیید دربار مرکزی حداقل برای نسل اول ایلیخانان مهم بود. در دوره غازان، پراکندگی و تفرقه لشکر مغولان روی در فروپاشی ساختارهای اساسی نظام قبیله‌ای آنان داشت و همه اختلافات برای رسیدن به قدرت بودند. از این رو بستر برای وداع با سنت‌های مغولی فراهم شد.

دولت ایلیخانی از آغاز سلطنت غازان خان رنگ ایرانی و اسلامی به خود گرفت؛ به طوری که جلوس غازان خان، آغاز تجدید حیات و استقلال سیاسی ایران است. غازان خان تبعیت از خان مغولستان را رها کرد و سلسله ایلیخانی را در ایران به استقلال رساند و ایلیخانی که بر تخت تکیه زده بود، عنوان سلطان داشت. گفته شده است که دیوان‌سالاران ایرانی، ایلیخان را «پادشاه اسلام» (همدانی، 1388: 190 و 191 و 175 و 177 و 251 و 256) و درعین حال «خسرو ایران و وارث ملک کیان» می‌نامیدند (همدانی، 1364: 141) و قلمرو سلطنت ایلیخان، نه «اولوس» مغولی بلکه «ملک کیان» و کشور ایران یا «ممالک ایران» بود (رجب‌زاده، 2535: 117 و 118) که فراخنای ولایاتش «از سرحد آب آمویه تا تخوم روم و از آب جئون تا اقصای مصر» بود (همدانی، 1364: 144).

با مرگ قویبلای، در ایران نام «خان بزرگ» از روی سکه‌ها محو شد. پس از این، نماینده چین دلیلی برای ماندن در تبریز نداشت. حکمرانان ایران، اطلاق کلمه ایلیخان را به معنی خان تابع دولت دیگر برای خود

با وجود این، رابطه غازان با جانشینان قویلای دوستانه ماند. جانشینان ناقابل قویلای نمی‌توانستند با زور، نظرهای خویش را بر ایلخانان تحمیل کنند. تیمور، نواده و جانشین قویلای، به غازان لقب «شاه صلح‌گستر سرزمین غرب» را داد؛ البته فرمانروایان ایران نیز به حفظ روابط دوستانه با قآن علاقه‌مند بودند. غازان در سال 697ق/1298م، معظم‌فخرالدین احمد و تغای را به دربار قآن در چین فرستاد. آنها هدیه‌ها و 10 تومان طلا با خود بردند تا اشیایی خریداری کنند. تیمور آنان را در دایدو، حوالی پکن، به گرمی پذیرفت. این دو، چهار سال در چین ماندند و سهمیه ایلخانان از محصولات کارگاه‌های ابریشم قآن که از زمان لشکرکشی هلاکو در سال 651ق/1251م به بعد داده نشده بود، در اختیار آنان گذاشته شد. فخرالدین در پایان سال 704ق/1305م با قایق‌های بادی چینی از راه دریا بازگشت (اشپولر، 1368: 270 و 271). گروه می‌نویسد: «با اینکه غازان خان استقلال تام و تمام داشت مع‌هذا سفرای که به چین فرستاد مطاوعت و مراتب احترام و توفیر او را به خان بزرگ تیمور خاقان اظهار می‌داشتند و او را به ریاست خاندان چنگیزخانی و بالاخص شعبه و شاخه خاندان تولوی می‌شناختند» (گروه، 1363: 623).

اما گمان نمی‌شود که غازان و الجایتو (703 تا 716ق/1304 تا 1316م) برای اینکه تیمور، جانشین قویلای قآن، سلطنت آنها را تأیید کند ارزش قایل بوده باشند؛ اگرچه آنان بلافاصله بر تخت سلطنت نشستند و رفتار ایشان این تصور را تأیید می‌کرد، نباید گمان کرد که روابط حسنه میان ایلخانان و دربار قآن قطع شده بود (اشپولر، 1368: 270). الجایتو در سال‌های 705 و 712ق/1306 و 1312م، سفیرانی به چین فرستاد. گروه نخست برای عرض پاسخ به پیام قآن که ضمیمه نشان برای ایلخان فرستاده شده بود، به

جدیدی که از عصر ایلخانان شروع می‌شد و به موازات تقویم اسلامی و تقویم مغولی بود و نیز بیان لقب‌های جدید برای قآن و حذف عنوان‌های مانوس ظاهر شد. در این تصمیمات به‌خوبی دیده می‌شود که ایلخان جدید تا چه اندازه علاقه‌مند بود بی‌نیازی خود را از دربار قآن نشان دهد (اشپولر، 1368: 96 و 97).

مرتضوی می‌نویسد: «با جلوس غازان خان استقلال سلطنت ایلخانی در ایران تکمیل شد و نفوذ و نظارت دربار خان بزرگ بر دربار ایلخان ایران از بین رفت و رابطه بین خان بالیغ و تبریز صورت عادی و کاملاً تشریفاتی به خود گرفت و به‌تدریج قطع شد» (مرتضوی، 1370: 11). بنابراین به نظر بسیاری از مغولان متعصب، آنها می‌خواستند کرسی ایلخانی را به تخت سلطنت تبدیل کنند و «خان» نباشند و «شاه» باشند (ساندرز، 1361: 138). غازان منتظر نماند که فرمان به تخت‌نشستن او را امپراتوری مغول در چین صادر کند (بیانی، 1379: 224). در تثبیت ایلخانان اولیه که به‌طور معمول در فرایندی پرچالش به قدرت می‌رسیدند، تأیید دربار مرکزی مهم بود ولی پس از مرگ قویلای قآن، پذیرش اسلام تنها راه‌حل این تنگنا برای شخص غازان بود. برای انتقال قدرت، سنت قدرت در زمینه تمدن اسلامی راه‌حل‌های ویژه‌ای فراروی غازان خان قرار داد. بیعت برای ولیعهد در زمان حیات شخص خلیفه و سلطان امکان‌پذیر و ولیعهد به‌طور معمول فرزند بزرگ‌تر سلطان بود. بنابراین، در زمانی که سلطان به جانشینی فرزندش وصیت می‌کرد یا وصیت‌نکرده می‌مرد، امکان انتقال مسالمت‌آمیز قدرت وجود داشت. پس از غازان، نه قوریل‌تای و نه تأیید قآن بلکه شخص سلطان، ولیعهدش را تعیین می‌کرد؛ حتی ابوسعیدبهدرخان پیش از آنکه به سن بلوغ رسیده باشد بر کرسی سلطان تکیه زد (انصاری‌قمی، 1378: 76).

سکه‌ها باقی مانده است. این تحولات از دورشدن کامل حکومت ایلخانی از مرکز امپراتوری مغول و گرایش تام به سمت فرهنگ ایرانی حکایت می‌کنند. در منابع، ذکر نشده است که قاآن به ابوسعید (716 تا 736 ق/1316 تا 1335 م) نشان اعطا کرده باشد و او هنوز در سال 720 ق/1320 م، نشان پدرش را به کار می‌برد. با توجه به این روابط صمیمانه، قاآن به الجایتو و ابوسعید لقب پادشاه (کوان‌پین) اعطا کرد (اشپولر، 1368: 271). ابوسعید از به‌کاربردن لقب‌های مفصل خودداری کرد و خود را «السلطان‌الاعظم ابوسعید بهادرخان» نامید و در سال 717 ق/1317 م، عنوان بهادرخان را برای خود انتخاب کرد (اشپولر، 1368: 273). منبعی اروپایی که وقایع را بیشتر از دید چینی‌ها دیده، ابوسعید را نایب قاآن معرفی کرده است (اشپولر، 1368: 271). هر سال، سلطان ابوسعید نیز کاروان‌هایی از شتر و بازهای شکاری و سنگ‌های گرانبها به دربار قاآن می‌فرستاد (اشپولر، 1368: 271).

همان‌گونه که بیان شد با جلوس غازان‌خان استقلال سلطنت ایلخانی در ایران تکمیل شد. با تشرف غازان به دین اسلام و مرگ قوبیلای قاآن، جانشینان قوبیلای شایستگی آن را نداشتند که بتوانند حقوقی را که منصب قاآنی با خود به همراه داشت، مطالبه کنند. اسلام آوردن غازان تحول بنیادی در موقعیت ایلخانان به وجود آورد. از این زمان به بعد، ایلخانان سلسله‌ای ایرانی شدند و به دنبال کسب مشروعیت از خارج نبودند (لمبتون، 1372: 273). باسورث می‌نویسد: «فشار و نفوذ فرهنگی و دینی محیط ایران باعث شد که غازان‌خان و جانشینان وی به دین اسلام بگروند» (باسورث، 1371: 227). به دنبال این تحولات، نفوذ خان بزرگ به دربار ایلخانان و نظارت بر آن از بین رفت و همین امر، باعث اختلاف نظر میان سرکردگان

دربار قاآن رفت (اشپولر، 1368: 271). در جمادی‌الاول 1306/705 فرستاده‌ای از جانب قاآن به دربار الجایتو آمد و خبر آورد که قاآن سلطنت او را تأیید کرده است (وصاف‌الحضره، 1338: 475/4 و 476؛ اشپولر، 1368: 113). حکومت ایلخانی که از جنگ‌های دوران غازان ضربه شدیدی خورده بود و همچنین خبر گرفته بود که نمایندگان از الوس جوجی به دربار مصر رسیده‌اند و خواهان اتحاد با مصر هستند، نگران (بیانی، 1375: 1023/3) و درصدد شد تا با مصر قرارداد صلح ببندد؛ همچنین، اولجایتو از ترس اتحاد الوس جوجی با مصری‌ها علیه ایلخانان، سفرای تیمورقاآن و رسولان شاهزادگان ماورالنهر و بلاد ترکستان، یعنی الوس‌های اوگتای و جغتای را به گرمی پذیرفت. پس از آن، رشته اتحاد و دوستی میان ایلخان ایران و خان بزرگ و نیز الوس‌های اوگتای و جغتای برقرار شد (کاشانی، 1391: 32؛ وصاف‌الحضره، 1338: 475/1 و 476؛ میرخواند، 1385: 4262/5). ایجاد چنین روابطی میان فرمانروایان مغول به قدری برای اولجایتو مهم بود که خبر آن در نامه او به فیلیپ لوبل، پادشاه فرانسه، بازتاب شد (گروسه، 1368: 630؛ اشپولر، 1368: 113؛ بیانی، 1379: 345).

الجایتو برای نخستین بار القاب متداول و طولانی شرقی را به کار برد که به شکل‌های مختلف روی سکه‌ها دیده می‌شوند.

الجایتو در طغرای نامه‌ای که به پادشاه فرانسه نوشت، خودش را این‌گونه معرفی کرد: «فرمان ما، سلطان اولجایتو» (رجب‌زاده، 2535: 215 و 216).

در توجه به سکه‌های دوران سلطنت اولجایتو، تحولات مذهبی سیاسی این دوره به خوبی نمایان می‌شود. نام «اولجایتو سلطان» تنها کلمه مغولی است که به خط ایغوری از دوره اولجایتو روی بعضی از

سپس، هلاکو نوعی فرمانروایی دودمانی در ایران تشکیل داد که تا هنگام جلوس غازان (694 تا 703 ق/ 1295 تا 1304 م)، سلطان مسلمان مغول، فرمانروایان ایران خود را تابع دربار مرکزی مغول می‌خواندند و با یرلیغ و فرمان دربار مرکزی مغول بر تخت فرمانروایی می‌نشستند؛ اما واقعیت‌های تاریخی به‌روشنی نشان می‌دهند که این روابط و تابعیت تا حد بسیاری ظاهری بود و خان دربار مرکزی مغول به سبب دوری مسافت و موانع جغرافیایی و به‌ویژه استقلال قلمرو اولوس‌های اوگتای و جغتای و دشمنی و خصومت‌های میان قلمروهای مغولی، امکان دخالت چندانی در امور ایران نداشت. بنابراین، مناسبات با دربار مرکزی مغول در حوزه عمل با روابطی فعال همراه نبود اما به‌لحاظ نظری، تا برآمدن غازان و مسلمان‌شدن ایلخانان ایران و امرا و عناصر ایلی به فرمان ایشان، تایید دربار مرکزی مغول حداقل نزد عناصر مغول در مشروعیت ایلخانان اهمیت ویژه‌ای داشت. با تشریف‌غازان به دین اسلام و مرگ قوبیلای‌قآن، جانشینان قوبیلای شایستگی آن را نداشتند که بتوانند حقوقی را مطالبه کنند که منصب قآنی همراه داشت و پس از نشستن غازان تا عهد ابوسعید، رابطه دوستی و اتحاد میان پادشاهان ایران و امپراتوری چین و مغولستان ادامه می‌یابد.

#### کتابنامه

#### الف. کتاب

. ابن‌العبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرن، (۱۳۶۴)، تاریخ مختصر الدؤل، ترجمه محمدعلی تاج‌پور و حشمت‌الله ریاضی، تهران: اطلاعات.  
 . اشپولر، برتولد، (۱۳۸۹)، مغولان در ایران، ترجمه، توضیحات و تعلیقات عبدالرسول خیراندیش،

مغول و یکی از دلایل فروپاشی ایلخانان شد؛ چون بزرگان مغولی معتقد بودند فرزندان هلاکو در زمان غازان‌خان از سلطه خاقان اکبر خارج و از خاندان چنگیز دور شدند و سکه‌هایی نه با نام خاقان اکبر سلاله چنگیزخان ضرب کردند. از این‌رو، میان امرای مغولی بر سر وراثت چنگیزخان نزاع درگرفت؛ یعنی میان کسانی که از نسل هلاکو بودند و کسانی که مدعی بودند بدون اینکه از نسل هلاکو باشند از چنگیزخان نسب می‌برند. گروه دوم مدعی بودند که غازان‌خان جانشینان او حکومت مستقل را نه به وراثت شرعی از چنگیزخان بلکه با غلبه و شمشیر گرفته‌اند و مشروعیت ندارند. این مسئله باعث تقسیم دولت به دولت‌های کوچک و درگیر شد (انصاری‌قمی، 1378: 81 و 82).

#### نتیجه

اهداف مهم و راهبردی مغول در شرق و غرب پس از روی کار آمدن منگوقاآن پیگیری شدند. دربار مرکزی، هلاکوخان را مأمور گسترش جهان‌گشایی مغولان در غرب و مشخص‌تر ایران، بین‌النهرین، آسیای صغیر، ارمنستان، شامات و مصر کرد. پس از تصرف شامات و در آستانه تهاجم به مصر، خبر مرگ منگو و پاره‌ای تهدیدات جنبی، هلاکو را ناگزیر کرد که شامات را ترک کند. در این هنگام و پس از رقابت‌های سخت و خونینی که هلاکو از آن دور بود، قوبیلای به مقام خانی رسید. هلاکو به‌گرمی این انتخاب را تأیید کرد و به تبریز بازگشت. پس از این تحول، مناسبات هلاکو و دربار مرکزی مغول مبتنی بر نوعی واقع‌بینی تنظیم شد. به‌احتمال، در مناسبات هلاکو و قوبیلای‌قآن، خان جدید فرمانروایی هلاکو را بر سرزمین‌های فتح‌شده به رسمیت شناخت.



- تهران: آدابوم.
- ابوالقاسم حالت، تهران: امیرکبیر.
- کاشانی، ابوالقاسم و محمد عبدالله، (1391)، تاریخ  
الجاتو، به اهتمام مهین همبلی، چ 3، تهران: علمی و  
فرهنگی.
- گروسه، رنه، (۱۳۶۸)، امپراطوری صحرانوردان،  
ترجمه عبدالحسین میکده، چ 3، تهران: علمی و  
فرهنگی.
- لمبتون، آن.ک.اس، (1372)، تداوم و تحول در تاریخ  
میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نی.
- لین، جورج، (1390)، ایران در اوایل عهد ایلیخانان؛  
رنسانس ایرانی، ترجمه ابوالفضل رضوی، چ 2،  
تهران: امیرکبیر.
- مارکوپولو، (۱۳۹۰)، سفرنامه مارکوپولو، مترجم  
منصور سجادی، تهران: بوعلی.
- مرتضوی، منوچهر، (1370)، مسائل عصر ایلیخانان،  
چ 2، تهران: آگاه.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۱)، تاریخ گزیده، به اهتمام  
عبدالحسین نوایی، چ 4، تهران: امیرکبیر.
- مورگان، دیوید، (۱۳۸۹)، مغولها، ترجمه عباس  
مخبر، تهران: مرکز.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه بن محمود، (۱۳۸۵)،  
تاریخ روضه الصفا، به تصحیح و تحشیه جمشید  
کیانفر، چ 5، چ 2، تهران: اساطیر.
- نوایی، عبدالحسین، (1366)، ایران و جهان (از  
مغول تا قاجاریه)، تهران: هما.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله، (1388)، تاریخ مبارک  
غازانی، به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان،  
آبادان: پرسش.
- ، (۱۳۶۲)، جامع التواریخ،  
تصحیح بهمن کریمی، چ 2، تهران: اقبال.
- ، (1364)، مکاتبات  
رشیدی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد شفیع،  
تهران: آدابوم.
- ، (۱۳۶۸)، تاریخ مغول در ایران، ترجمه  
محمود میرآفتاب، چ 3، تهران: علمی و فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۷۹)، تاریخ مغول، چ 7،  
تهران: امیرکبیر.
- بارکهاوزن، یواخیم، (۱۳۴۶)، امپراطوری زرد  
چنگیزخان و فرزندانش، ترجمه اردشیر نیکپور،  
تهران: داورپناه.
- باسورث، کلیفورد ادmond، (1371)، سلسله‌های  
اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: موسسه  
مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بناکتی، داوودبن محمد، (1378)، تاریخ بناکتی، به  
کوشش جعفر شعار، چ 2، تهران: انجمن آثار و  
مفاخر فرهنگی.
- بویل، ج.آ، (۱۳۷۹)، تاریخ ایران کیمبریج، مترجم  
حسن انوشه، چ 5، چ 3، تهران: امیرکبیر.
- بیانی، شیرین، (۱۳۷۱)، دین و دولت در ایران عهد  
مغول، ج 1 و 2، تهران: دانشگاهی.
- ، (۱۳۷۵)، دین و دولت در ایران عهد  
مغول؛ سیاست خارجی ایران در جهان اسلام، چ 3،  
تهران: دانشگاهی.
- ، (۱۳۷۹)، مغولان و حکومت ایلیخانی در  
ایران، تهران: سمت.
- جوینی، عظاملک، (1388)، تاریخ جهانگشای  
جوینی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات حبیب‌الله عباسی  
و ایرج مهرکی، چ 3، چ 2، تهران: زوآر.
- رجب‌زاده، هاشم، (2535)، آیین کشورداری در عهد  
وزارت رشیدالدین فضل الله همدانی، تهران: توس.
- رشیدوو، پی - نن، (1368)، سقوط بغداد و حکمرانی  
مغولان در عراق، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان  
قدس رضوی.
- ساندرز، ج.ج، (۱۳۶۱)، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه

- پنجاب لاهور: ایجو کیشنل پریس.
- واله‌اصفهانى، محمدیوسف، (1390)، خلدبرین، تصحیح میرهاشم محدث، روضه پنجم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- وصاف‌الحضره، فضل‌الله‌ابن‌عبدالله شیرازی، (1338)، تاریخ وصاف‌الحضره در احوال سلاطین مغول، تهران: افست رشدیه.
- ویلیبر، دونالدن، (1365)، معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ترجمه عبدالله فریار، تهران: علمی و فرهنگی.
- ویلتس، دو راکه، (۱۳۵۳)، سفیران پاپ به دربار خانان مغول، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: خوارزمی.
- ب. مقاله**
- آلهیاری، فریدون، (۱۳۸۱)، «تأملی بر رویکردهای اساسی در مناسبات احمد تکودار با مصر (683-681ه.ق)»، مجله علوم انسانی دانشگاه الزهرا(س)، ش ۴۳، ص 1 تا 20.
- «فرایند تاریخی تشکیل دولت ایلخانی و ایرانمداری هلاکوخان»، فصلنامه تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ش 9، ص 1 تا 23.
- انصاری‌قمی، حسن، (1378)، «قدرت و مشروعیت در دوره ایلخانان مغول»، مجله معارف، ش 48، ص 73 تا 84.
- زریابخویی، عباس، (1366)، «سازمان اداری ایران در زمان حکومت ایلخانان(1)»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، ش 2.
- عباسی، جواد و زهرا جهان، (1391)، «از پکن تا تبریز- بررسی مناسبات ایلخانان با خان‌بزرگ»- فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش 50، ص 69 تا 90.
- مرسلپور، محسن، (1391)، «وزارت در دوره فترت اولیه حکومت ایلخانی: از ارغون تا بایدو 694-683 ه.ق»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش 11، ص 105 تا 120.
- میلانی، عبدالحسین، (۱۳۸۶)، «امیران مغول (نویانها) در مسائل شورایی عصر ایلخانان از مرگ هولاکو تا برآمدن غازان»، فصلنامه علمی و پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا(س)، ش 17، ص 65 تا 163.
- ج. پایان‌نامه**
- خیراندیش، عبدالرسول، (1374)، علل تاسیس حکومت ایلخانی، پایان‌نامه دکتری به راهنمایی دکتر شیرین بیانی، ج 1، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- د. کتاب لاتین**
- Jackson, Peter, (1978), "the dissolution of the mongol empire". central Asiatic journal 22.
  - Melville, P, Charles, (2016), "The End of the Ilkhanate and After: Observation on the Collapse of the Mongol World Empire". Publisher: Leiden: Brill.